

# ابن ابی عیون

۷۴۶

وفاتش اورا در واقعہ دیدار کردم بسبب ای کلام کہ در ترجمت ہی نوشته بودم و کان یقلب یعنی  
 اشغال محبت دیدم بر من عتاب میکند بنجله مصنفاتش بدیشرت بشری البیب بذگری الجیب  
 تمایذ بنویسہ با شرح آنها در یک جلد و کتاب منح المدح المقامات العلیہ فی الکلیات الجلیہ کتاب  
 عیون الاثر ای کتاب رادر فن سیرہ تصنیف نموده است و مجلد ہی مکر از آن اختصار کرده و آنرا نور العین موسوم  
 ساخت ملاکاتب حلبی در کتاب الطنون کوید عیون الاثر فی فنون المعازی و الشامل و السیر در ۷ مجلد است  
 از اسم ابو الفتح محمد بن معروف بابی الفتح بن سید الناس ندلسی کہ در سال مہتصد و سی چہار و فات یافت  
 و آن کتابت معتبر نواید سیر جامع است و خود الکتاب را مختصر نمود و آنرا نور العین تجمیع سیر الامین الممان  
 نام نهاد بر مان الدین ابراہیم بن محمد حلبی عایشہ بر آن تعلق نموده و آنرا نور النبراس شمس شرح سیرۃ ابن سید الناس  
 موسوم ساخت و وفات بر مان الدین در ہشتصد و چہل و یک بود و اول عیون الاثر این است الحمد لله  
 محلی بحاسنہ السنۃ المحمدیہ ۳۴۳ سیوطی در کتاب لب اللباب کوید بعمری فتح اول  
 و سیم و سکون عین مہلہ و آخرش را رنوب است بہیروان نام قبیلہ است از کمانہ

## ابن ہبیر محمد بن احمد بن عیون الکاتب صاحب کتاب التنبہا

از جملہ نقات اصحاب ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی است کہ با بن ابی العزقر معروف است و از آہل شمرہ شہ  
 کہ در امر ابن ابی العزقر غلو نموده با لوہیت او قائل شدہ اند قاضی احمد بن خلکان در حق وی کوید و ابن ابی  
 عیون ہو صاحب التصانیف المبلغہ منہا التنبہات والاجوبۃ المستکنہ و غیر ذلک  
 کان من اعجاز الکتاب یعنی ابن ابی عیون صاحب مصنفات یلیحہ است کہ از انجملہ است کتاب التنبہات  
 و کتاب اجوبہ مسکتہ و از اعیان و وجوہ کتاب ہشمار میرفت یا قوت حموی در ترجمت ابن ابی عیون مذکور کوید ابن  
 ابی العزقر از مردم قریب بود از قرای اسطہ قریب شلمغانی و در سلک کتاب انتظام داشت صورتش چون صورت  
 حسین بن منصور حلاج بود و اورا اتباع و اصحابی بود کہ با لوہیت وی معتقد بودند و چنین اعتقاد داشتند  
 کہ روح خدا تعالی در آدم طول کردہ پس از آدم در نیش و بعد از نیش بانبا و اوصیا و ائمہ تا کہ در حسن بن  
 علی عسکری تسلول کردہ و کتابی تصنیف نموده و آنرا حاسد سادسہ نام کہ زارہ زنا و فحور را مباح کرد اند  
 راضی باللہ عباسی او ظفر یافتہ در سال سیصد بیت مقتول گشت و ابن ابی العزقر کہ وہی اور غواست و ضلالت  
 افکنڈہ بود کہ از انجملہ است ابن ابی عیون مذکور و اصحابش حرم و اموال خویش برا و مباح میدانستند کہ در آن  
 بد ایچہ دلخواہ اوست حلم نماید و ابن ابی عیون بصفت کیمیا ہمارتی بکمال داشت و اورا مصنفاتیت معروف  
 چون ابن ابی العزقر را خود داشتند ابن ابی عوز نیز ما وی با خود داشتند و پس از قتل ابن ابی العزقر ابراہیم  
 ابن ابی عیون عرضہ داشتند کہ ابن ابی العزقر از شام و شتم کوید و یا کہ خوب صورتش افکنڈہ ابن ابی عیون  
 از آن اباد ہشناع نمود لاجرم اورا مقتول نموده بجا حبش محلی باختند و ابن ابی عیون از خداوندان  
 ادب و صاحب کتب و مصنفات است و در عقل وی نقصان و اختلالی بودہ سال سیصد و بیست و دوروز  
 سہ شنبہ

# ابن ابی عیون

۷۳۷

سہ شنبہ دوم شہر ذیقعدہ اور مقتول نمونہ و کالسبد ویرا ہا بن ابی العزراق سوختند از مصنفات او است  
کتاب النواحی و البلدان کتاب الرسائل انتہی و ما بعون اللہ پس از انجام شرح احوال ابن ابی عیون  
ترجمت احوال ابن العزراق برداختہ تفصیل عقاید و مذہب اور در ترجمتی مخصوص بوی مشہد و خانواہیم کو  
ساخت قاضی احمد بن خلکان در ذیل شرح احوال ابن ابی العزراق کہوید چون ابن مقلہ وزیر رافضی عباسی  
ابن ابی العزراق را خود داشت اور ابنزد خلیفہ آوردہ ابن ابی عیون ابن عبدوسس اگر از خواص اصحاب  
او بود نیز حاضر نمود و برایشان مقرر داشتند کہ بر خاستہ ابن ابی العزراق قہازند از ان بابا نمودہ  
پس از اجبار ابن عبدوسس دست خویش کشیدہ ابن ابی العزراق قہازد و ابن ابی عیون دست بجانب  
ورش ابن ابی العزراق کشیدہ خوف بروی غلبہ نمودہ دستش مرتعش کردید رش و سر ابن ابی العزراق را  
تقتیل نمود و گفت الہی سیدی رازقی خلیفہ ابن ابی العزراق کہت تو از دعوی الوہیت بری ہمو  
پس ایسلام از ابن ابی عیون چیت گفت از گفتہ ابن ابی عیون بر من عرجی نباشد خدای خود دانند کہ ہتکا  
دعوی الوہیت نمودہ ام ابن عبدوسس گفت ابن ابی العزراق دعوی بوہیت کند بلکہ بسوی امام غنظر  
خود را باب داند و ہم ابن خلکان کوید محب الدین بخار مورخ بغداد در تاریخ خود گفتہ ابن ابی عیون ضرب  
عنفہ بعد ان ضرب بالہیاط ضربا مبرحا المنابعثہ ابن الشلمغانی و صلب  
ثم احرق بالنار یعنی ابن ابی عیون از جہت تاسی نمودنش ابن ابی العزراق از زبانہ  
شدید بزدند آنگاہ اورا مقتول ساختند و پس از قتل اورا بدار کشیدہ سوختند

# ابن العزراق

محمد بن علی شلمغانی در زمان غیبت صفری بودہ و با حسین بن منصور حلاج و ابوطاہر قمری مطی معاصر است  
در آغاز امر بطریقہ امامیہ متدین بود و بر طبق اصول ایشان مصنفات و مؤلفاتی چند برداخت و در ان  
طریقہ مستقیم بود تا آنکہ از روی حسد و معادات با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح کہ از سفرای زمان  
غیبت صفری نمود و دست از طریقہ امامیہ عدول نمودہ عقیدتش فاسد کردید و بمذہب ریدہ داخل  
کردید علامہ علی علیہ الرحمہ در کتاب خلاصہ در ترجمت وی کوید محمد بن علی الشلمغانی بالشہز  
المعجز والعین المعجز بکنی ابو جعفر و بعرف بابن ابی العزراق بالعبین  
المہملہ والزای والقہاف والراء اخبارا لمہ کتب و روایات و کان  
مُنقہم الطریفہ متقدما فی اصحابنا فحلہ المحمد لابی الفناسم بن  
روح علی ترک المذہب والدخول فی المذہب الردیہ حتی خرجت  
منہ توفیعات فاخذہ السلطان وقتلہ وصلبہ ونفرو ظہرت  
عنه مقالات منکرہ ولہ من الکب التي عملها حال الاستفا  
کتاب التکلیف دواء المنفید رحمة الله الا حدیثا منه فی باب  
الشہادات انه يجوز للرجل ان یشہد لاجنبه اذا کان

# ابن ابی العزافر

۷۴۶

له بشاهدًا واحدًا  
من غیر علم

یعنی محمد بن علی شلمغانی کنیتش ابو جعفر است و معروفست با بن ابی العزافر بعین جمله و زار معجر و قاف  
 و آخرش راء جمله اورا کتب و روایات است در آغاز امر خدا و مذطر تقی مستقیم بود باین اصحاب امامیه  
 رقت تقدم داشت اورا حدیث با لقبه شیخ ابو القاسم حسین بن روح بدان داشت که مذیب امامیه را ترک کرد  
 بذایب فاسده داخل کردید و از او مقالاتی منکر بروز و ظهور یافت و از جانب امام عصر علیه السلام  
 در حق او توقعاتی چند خارج کردید پس سلطان اورا گرفته بقتل آورد و اورا بدار کشیدند و از جمله آن کتب که  
 در زمان استغاثه تالیف کرده کتب تکلیف است شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان که بمقد معروف است  
 تمامت مرویات آن کتاب روایت کرده خبر حدیثی که در باب شهادت از آن کتاب است که روایت نموده  
 هرگاه برادر دینی مرد اورا ثبات حق خویش گنجا پیش نباشد شخص اجازت است که بر حقیقت دعوی بر آورد  
 خویش بدون علم گواهی دهد و مانند اینکلام است کلام نجاشی تا قولش و صلبه بدون لفظ و تغیر و طرت غمگانه  
 منکره بعد از صلبه و کلام شیخ طوسی در فهرست مانند عبارت خلاصه است تا قولش کان مستقیم الطریقه  
 و بعد از اینکلام گوید ثم تعبرث و ظهرف منه مقالات منکره الی ان اخذ  
 السلطان وقتله و صلبه بجمداد و له من الکتب التي عملها حال  
 الاستفهام کتاب التکلیف اخبارنا به جماعة عن محمد بن علی بن الحسن عن ابيه الاحدث الی اخرها <sup>خلاصه</sup>  
 و علامه در خلاصه چون باین کلام نجاشی و کلام فهرست جمع نموده بدین جهت قولش و تغیر و طرت الخ پس از  
 لفظ وقتله و صلبه غیر موقوف واقع شده کمالا نجاشی مع الجملة بن ابی العزافر در بد و امر از افاضل فقهای  
 شیعه امامیه و از روسای انظار شیعه میرفت و تروشه صاحب مکانت و منزلت بود با قولش و  
 و اتحاد داشته و بر طریقه و اصول امامیه مصنفاست پرداخت تا آنکه از روی کذب و افتراء دعوی بابت  
 و سفارت نمود از این جهت چون حسن شریعی و محمد بن نصیر نمیری اشباه ایشان در عدد سفرای مذمومین  
 معدود گشت محبت اشرا بادی در رجال کبیر در تعداد مذمومین از سفر که بکذب دعوی بابت نموده آ  
 گوید و منهم ابن ابی العزافر و هو محمد بن علی الشلمغانی و هو من كبار الملاحين  
 و قد ذم و لعن و ذکر الشيخ له افاصب قتل اللعين سنة ثلاث و عشرين  
 و ثلاث مائه و استراحت الشعب منه یعنی از جمله سفرای مذمومین ابن ابی العزافر  
 محمد بن علی شلمغانی است او باین سفرای مذمومین از بزرگان طالعین است در حق وی از امام علیه السلام  
 ذم و لعن رسیده شیخ طوسی علیه الرحمه قصهائی در باره او ذکر نموده است در سال سید و بیت و سه حج  
 مقتول گشت و گروه شیعه از شر او در استراحت شدند انقی رفته رفته فساد عقیده تش افزون کردید تا آنکه بجلو  
 و تبانی و بطریقه حسین بن منصور حلاج و امثال او قابل و معتقد کردید محدث مجلسی در مجلد سیزدهم از کتاب کمال  
 در مقام تعداد کسانی که از روی کذب و دعوی سفارت بابت نموده اند روایاتی چند در شرح احوال ابن ابی العزافر  
 ذکر کرده

# ابواب العزافر

۷۴۹

ذکر کرده گوید از جمله سفرای ندوین ابن ابی الغزافر است خبر داد مرا حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن  
نوح او از ابو نصر بن ابی حمزہ بن محمد بن احمد بن کاتب سپرد خیرام کلثوم دختر ابو جعفر عمری گفت حدیث کرده ام  
کلثوم دختر ابو جعفر عمری گفت ابو جعفر ابن ابی الغزافر نزد طایفه بنی سبطام زیادہ محترم و صاحب  
بود و سبب قدر و احترامش نزد بنی سبطام آن بود کہ شیخ ابو القاسم رقت و مزلت اورا نزد مردمان  
ظاہر شاختم بود و آن گاہ کہ مرتد گردید آنچه از کفر و دروغ حکایت میکرد انہا را شیخ ابو القاسم نسبت میداد  
این روی طایفه بنی سبطام قولش را قبول نموده اقوال اورا عقیدت خود قرار میدادند تا آنکہ باطن امرش  
بر شیخ ابو القاسم مکشوف گشت اقوال اورا انکار کرد و بنی سبطام از کفہ او ہنی نمود و ایشا زابر لعن تری  
از او امر کرد ایشان فرستاد و شیخ ابو القاسم را در حق ابن ابی الغزافر قبول نموده در موالات و احلا  
او ثابت قدم شدند و سبب نشیندن ایشان قول شیخ ابو القاسم را این بود کہ ابن ابی الغزافر ایشان  
میکفت کہ شیخ ابو القاسم در خصوص آن سری کہ با شعا فاشش کردم از من عہد و پیمان گرفتہ بود کہ آن را  
فاش نسازم اکنون کہ از آن ظاہر ختم مرا بر اندن از نزد خود معافت ساخته و علت آن آن بود  
کہ آن سر امری بزرگ بود کہ یکس نتواند متحمل آن شود بنگاہ قریب یا نبی رسول و یا مومنی کہ خدا تعالی  
ایمان اورا امتحان نموده باشد پس بدینگونہ سخنان جلالت قدر و نبالت شان خود در قلوب بنی  
سبطام محکم مینمود و وقتی کہ سخنانش شیخ ابو القاسم رسانیدند مکتوبی بطایفه بنی سبطام در خصوص این  
و تبری نزا و از کسانی کہ با او بیعت نموده و در دوستی وی باقی بودند بنوشت چون مکتوب بنی سبطام  
رسید از ابان بن الغزافر مکشوف داشتند ابن ابی الغزافر از آن مکتوب بسیار کتہ دل و بد حال گردید و گفت  
کلام شیخ ابو القاسم را باطن و تاویلی است و تاویلش است کہ لعنت یعنی دور ساختن است و مقصود شیخ  
ابو القاسم از کلام خود کہ گفتہ خداوند اورا لعنت کند است کہ خداوند اورا از آتش و عذاب دور کرد  
اکنون مقام و مرتبت خویش نزد شیخ ابو القاسم بنا ختم پس ہی خود را بر خاک مالیدہ گفت سری کہ  
اظہار نمودم کہتان دارید و بکسی از اظہار ننمایند و ہم مجلسی از ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری روایت کردہ  
کہ گفت روزی برای مادر ابو جعفر سبطام داخل شدم و استقبالی کرد و در تعظیم و تحسین من چندین  
زیادتی نمود کہ افتادہ قدہای مرا بوسید من فعل اورا مکررہ شمرده گفتم ای خاتون آرام باس  
بر این کردار و سلوک تو با من امریت عظیم مادر ابو جعفر کرستن آغاز کردہ گفت از چه روی  
تعظیم نمایم و حال آنکہ تو سیدہ من فاطمہ باشی گفتم این سخن از چه روی کوئی گفت در فیاب شیخ ابو جعفر  
محمد بن علی بن سہی سرودہ گفتم آن سرہیت گفت در کہتان مخفی داشتند آن عہد و پیمان از من  
خوف آن دارم کہ ہر گاہ از افسانم معافت کردم ام کلثوم گوید اورا مطمئن ساختم کہ آن سرہایت  
اظہار ننمایم ولی در قلم شیخ ابو القاسم را استنثار کردہ با خود گفتم کہ شیخ ابو القاسم را از آن آگاہ خواہم  
ساخت آن گاہ مادر ابو جعفر سبطام گفت آنسر کہ تو امین هستی ان الشیخ اباجعفر قال لنا  
ان روح رسول الله صلی الله علیہ و آلہ انتقلت الی اہلبت یعنی اباجعفر

# انساب العزاف

۷۵۰

محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین انقلت الی بدن الشیخ ابی القاسم الحسن بن روح و  
روح مولانا فاطمة انقلت الیک فکیف لا اعظمت یعنی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی با خبر  
اودہ کہ روح سول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بیان ابو جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین علی بن اسطاب  
بدن ابو القاسم حسین بن روح و روح سیدہ مفاطمہ بدن تو استعال یافتہ پس حکومت ترا تعظیم تمام  
گفتم ساکت باش زیرا این سخن دروغ است گفت مرا سری عظیم بود از ما عهد و پیمان گرفتہ شدہ بود کہ باہد  
از افسانہ تمام از خداوند مسلت میکنم کہ در ایجاب عدانہا بمن برسد ای خاتون من ہر گاہ مرا با فحاشی آن و  
نیداشتی ہر اینہ از آنہ بتو نہ بکسی حسبت تو اظہار میکردم ہم کلثوم کوید چون از نزد وی مراجعت کردم نزد شیخ  
ابو القاسم بن روح رفتہ آن ماجری بوی شرح اوم و اورا بگفتہ من ہر شوق بودم کہ گفتاید ختم من پس از  
این ماجرا زینہارا از اینکہ منبر الی روی و اگر رسولی نزد تو فرستد و یارقتہ بنویسد قبول منمائی مگر با اولادقا  
مکن زیرا سخن وی کفر در زندہ است بدستیکہ اینمزد ملعون عقیدت کفر را در قلوب بنی بسطام رانج و محکمہ  
و از طریق قرارہ اودہ کہ بعد از این بایشان کوید کہ خدا تعالی با من متحد شدہ است چنانکہ نصاری در  
خصوص عیسی گفتہ اند و خواہد کہ بقول حسین بن منصور حلاج قابل شود ام کلثوم کوید چون اینکلمات از شیخ  
ابو القاسم استماع کردہ از بنی بسطام جدائی در زیدم و طریق مرادت با ایشان از آمد و نمودم و معذرت  
ایشان پذیرفتم و بعد از آن با مادر ابو جعفر بسطام ملاقات نکردم و این قصہ در میان طایفہ بنی نوح بظہر  
کرید و آمدی تا مذکر اینہ شیخ ابو القاسم مکتوبی در خصوص لعن ابو جعفر شلمغانی و بری نمودن از او و از  
کہ بقول اورا منی شدہ و با وی کلم کردہ نوشتہ پس از چندی توقیفی از صاحب الزمان صلوات اللہ علیہ  
لعن و تبری نمودن او و از انان کہ پس از شناختن وقوع بقول اورا منی شوند و متابعت او نمایند و در  
موالات او باقی باشند بیرون آمد مجلسی کوید ابن ابی العزاف شرا حکایات غریبہ و اموری فطیہ است اینکتابرا  
از ذکر انہا پاک میکردم این نوح و غیرہ انہرا ذکر نمودہ اند و سبب قدس ان بود و حق کہ شیخ ابو القاسم  
بن روح لعن را در خصوص او اظہار نمود و امرش فاش و منتشر کردید و حیانت باطنش ظاہر گشت شیخ ابو القاسم  
از او تبری نمودہ و کروہ شیعہ را نیز تبری نمودن از او ما مور ساخت ابن ابی العزاف را بیسی دیگر ممکن شد  
انگاہ در مجلسی کہ تمامت و ساداکا بر شیعہ در آن فہم بودند ہر یک از ایشان لعن و تبری از او از شیخ  
ابو القاسم ابن روح حکایت میکردن گفت شیخ ابو القاسم را با من در یکجا جمع نمایند تا من دست اورا بگیرم  
و اودست ہر گاہ در آنحال آتشی از آسمان قسہ دادہ اورا سوزانند فہما و اگر نماند در آنوقت بدانند کہ کجہ  
و بارہ من گفتہ است حق است انجہ خلفہ عباسی راضی باللہ رسید زیرا این سخن در منزل ابن مقلہ وزیر  
بو راضی معتبرداشت اورا گرفتہ مقتول ساختند و کروہ شیعہ از شروی در اسراحت شدند و ہم مجلسی کوید  
ابوالحسن محمد بن احمد بن داؤد گفتہ کہ محمد بن علی شلمغانی معروف بابن ابی العزاف لعنہ امہ معتقد بود بانیکہ کس  
کہ با ولی مقابل و ضد است ممدوح و پسندیدہ است زیرا کہ ولی را اظہار فضل خویش میسر و ممکن نیست مگر اسلکہ  
ضدش در بارہ او طعن زند و عیب با و نسبت ہد زیرا کہ طعن زدن ضد در خصوص وی شونہکان طعن را  
و امیدارد

# ابواب العرافه

۷۵۱

وامیدارد بر اینکه فضیلت ولی راجتجو و تعصب نماید پس سبب ظاهر شدن فضائل و کمالات ولی الهی است که  
با وی ضد است بنابراین ضد از ولی افضل است زیرا که اظهار فضل ولی ممکن نیست مگر بعد از او و این طریقه  
و مذہب را از وقت آدم اول تا آدم نهم جاری نموده اند زیرا که ایشان بهفت عالم و بهفت آدم یافتند  
و از آدم نهم موسی و سعید و محمد و علی با ابوبکر و معاویه تنزل نموده اند یعنی فرعون از موسی و ابوبکر را  
از محمد و علی و معاویه را از علی افضل است و در خصوص ضد اختلاف کرده اند گروهی از ایشان از عقیده  
است که صدر اولی نصب کند و او را ولی خود بدان وارد که با ولی معارضه نماید چنانکه جماعتی از ارباب ظاهر  
گفته اند که علی بن ابیطالب علیه السلام خود ابوبکر را نصب نمود و برخی از ایشان گویند که حسن است بلکه ضد  
قدیم است در همه اوقات با و ولی بوده است صفوانی گفته که از ابو علی بن عام شنیدم که مسکیت از محمد بن  
علی شلمغانی استماع نمودم که گفت حق کی است مگر آنکه در مراسمهای مختلف نمود و بروز میکند روزی  
در مراسم سفید روزی در سپید من قرمز روزی در پیراهن کبود ظاهر میشود و این تمام گفته اینکلام اول سخن  
بود که از او استماع کردم و اثر انکار نمودم زیرا که آن عقیده اهل مذہب خلول است و گروهی از ابوبکر  
برون بن موسی او از علی بن محمد بن بن عام روایت نموده اند که محمد بن علی شلمغانی بیگاه وقت و کلمه را  
نزد شیخ ابوالقاسم داشت و شیخ او را در خصوص سبب امری منصوب نموده بود و آنس که گوید این بے  
الفرق از جانب شیخ ابوالقاسم در پاره از اموات منصوب بود و سخنش ناشی از جنبت و توهم است بلکه  
ابن ابی الفراق فقهی از فقهای شیعه بوده عقیدتش فاسد و مغشوش گردید کفر و زندقه از وی ظهور یافت  
و در خصوص لعن تبری نمودن از وی و از کسی که تابع او بود ذوقی بدست شیخ ابوالقاسم بر او  
آمد مجلسی گوید حسین بن ابراهیم از احمد بن علی بن نوح و او از ابوبصیر مہدی بن محمد بن احمد روایت  
نموده و گفت حدیث کرد مرا حسین بن احمد حادی مشهور بعلوم ابو علی بن جعفر او شیخی بود از خلفه  
عفت و تقوی گفت از روح پیر شیخ ابوالقاسم بن روح شنیدم که مسکیت چون محمد بن علی شلمغانی  
کتاب تکلیف تألیف نمود شیخ ابوالقاسم گفت این کتاب را نزد من آری تا از ملاحظه نامم چون  
کتاب را نزد من حاضر کردند از اول کتاب تا آخرش نظر کرده گفت تمامت اخباری که در این کتاب  
آمد سلام الله علیهم روایت کرده صحیح است مگر دو موضع و یا سه موضع که در آنها نسبت با من در روایت  
و اقرار است لغت خدای بر او باد و گروهی از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود از ابوعبید الله حسن بن  
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مرار روایت نموده اند که ایشان گفته از جمله خطایانی که از محمد بن جعفر  
شلمغانی در خصوص مذہب ظاهر گردید آن بود که در باب شهادت از ناالم یعنی جناب موسی بن جعفر  
علیها السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود هر گاه برادر مومن تر از ذمت کسی حتی باشد و آن شخص حق  
باشد او را انکار نماید و برادر تو را در اثبات حق خبر گشاید نباشد و انشا در سلک ثقات و عدول منخرط  
باشد با و رجوع کنی و شهادت او را برسی اگر نزد تو شهادت دهد ترار و ابا شد که نزد حاکم شرعی بر اثبات  
حق برادر دینی خود گواهی دهی یا آنچه انشا گواهی دهی تا آنکه حق بر مسلمان ضایع و باطل نشود این بابویه  
گفته

# ابواب العزاف

۷۵۲

کلمه این حکمی است دروغ که ابن ابی العزاف نقل نموده تاکنون چنین حکمی ندیده ایم انتهى کلام مجلسی و  
غزالدین ابوالحسن علی بن محمد که باین اثر جزیری معروف و ناست در کتاب کامل در بیان مذنبان  
ابن العزاف گوید ابن ابی العزاف خود را الله و رب الارباب میدانست و عقیده اش آن بود که او است  
اول و قدیم و ظاهر و باطن و رزاق و تام یعنی بوی اشارت کردن هر معنائی صحیح باشد و سکنت خدا  
سجانه در هر جزر حسب استعداد و احتمال آن حلول کند و ضد ایجاد کرده تا بر ضدی که مقابل او است  
دلالت کند از آنکه نمی خدایتعالی آدم ابو البشر خلق کرده در او حلول نمود و در اطمینان نیز حلول کرد و هر یک از این  
و در او معنی با یکدیگر مباهلت و تضاد است و گوید دلیل بر حق را بر خود حق فضیلت و عزت است و ضدی  
نزدیکتر است پیشی از شبیه و مانند آن و خدای سجانه چون در حبه تا سوتی حلول نماید معجزه و قدرتی از آن  
بظهور رسد که بر عظمت و اتحاد آن با واجب دلالت کند و گوید چون آدم غایب گردید لا هوت در رخ  
ناسوتی ظهور نمود که هر گاه یکی از آنها غایب میشد دیگری مکان او ظاهر میگشت و نزدیکتر از  
ابسه که اضداد حتما سوتی بودند بروز نمود و آنگاه لا هوتیت در ارض و ابلیس او فراهم گردید و پس از آن  
متفرق گشت چنانکه چنانکه بعد از آدم متفرق گردید و در نوح و ایلش مجتمع گشت و پس از غیبت آن دو  
متفرق شده در اوه و ابلیس او فراهم گشت پس از آنکه و پراکنده شده در صالح علیه السلام و در ایلش  
که با کسند و نایب است مجتمع آمد پس از غیبت آنها در ابراهیم علیه السلام و ابلیس او نیز در فراهم گردید  
بعد از غیاب آنها متفرق گردید در هرون و ایلش فرعون مجتمع گردید پس از غیبت آنها در سلیمان  
و ایلش او فراهم گشت بعد از غیاب آنها در عیسی و ایلش او مجتمع گشت پس از عیسی در حواریین و ابلیس  
ایشان مجتمع گردید پس از غیبت آنها در عی بن ابطالب علیه السلام و ابلیس او فراهم آمد و گوید این است  
اسم است از برای معنای کلی بدان بخو که هر انکس مردمان را بدو احتیاج است او اله است از آنجا  
که گوید کسی بالنسبه با ذون خود شائسته آن باشد که او را الله نامند و هر یک از اتباع او خود را بالنسبه آن  
کسی که در مرتبه از او نازلتر است الله و گوید من رب فلان و فلان رب فلان است و فلان رب من است  
تا آنکه زبوت را با بن العزاف فتنی نمایند و او را زب اللارباب دانند و گویند زبوت در ابن ابی العزاف  
فتنی شود پس از او زبوتی نیست و او را مر بوب دانند و حسن و حسین علیهما السلام را بعلی بن ابطالب علیه  
السلام نسبت نمهند چه گویند کسی را که زبوت در وجودی فراهم گردیده و له و والدی او را نشان  
صلی الله علیه و آله و موسی اخیانت کار دانند زیرا چنین دعوی کنند که هرون موسی را بجانب مردمان  
ارسال نمود و علی بن ابطالب محمد صلی الله علیه و آله را پس محمد و موسی هرون علی جنایت کرده  
مردمان را بشریعت خود دعوت نمودند و کجانی ایشان است که علی بن ابطالب محمد را بمقتدار سنین اصحاب  
گفت که سصد و پنجاه سال است هملت داده چون آتدت منقضی کرد و شریعت محمد منتقل خواهد گردید و  
گویند ملاکه انکلی است که مالک نفس خویش باشد و حق الشبانه و بهشت عبارت است از معرفت بدان  
طایفه و انساب بنده ایشان و دوزخ عبارت است از جهل بد انطایفه و عدول نمودن از مذنب ایشان  
و تبرک

# ابواب العزائم

۷۵۳

و تبرک صلوة و صوم و غیر آن و از عبادات متعده باشند و بدون عمت نخاک کنند و فروج را بدون عمت  
که در شرع مقرر است مباح دانند و گویند محمد صلی الله علیه و آله بسوی الکابرقوش و جاران از عرب که  
خداوندان نفوس بیه بود مذبحوث شده ایشانرا بسجود ما مور ساخت و اکنون حکمت چنین اقتضا کند که مریض  
با پاچه فسروج نسا امتحان نمایند و مرد ما زارواست که از خویشاوند خود و حرم دست و پا حرم پیر خود  
برگشتن را نخواهند با او مجامعت نمایند بشرط که در کیش مذهب پاکد مکر متحد باشند و گویند شخص فاضل را  
بدی میت از اینکه با مفضول خویش طلی نماید تا نور وجود خود در مفضول داخل سازد و اگر مفضول از این  
ابواب استماع کند و دوره که بعد خواهد آمد شخص بصورت زن مبدل شود زیرا که مبنای مذهب ایشان  
بر تاسخ است و باطلاک کرده طالبین و عباسین متعده باشند **نعالی لله عما یقول الظالمون**  
و الجاحدون علوا کبیرا

## تشیخ کبریصل ابواب العزائم و کسانیکه انما یابا بتبیطا

محدث مجلسی علیه الرحمه گوید جماعتی از ابی محمد بیرون بن موسی را خبر دادند که محمد بن زمام حاشیت کرد و گفت  
در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازده هجری توقیعی در باب لعن ابن ابی العزائم بواسطه شیخ ابوالقاسم  
بیرون آمد بر حالی که مداوان تریه و گوهری از ابن ابی داود را خبر دادند که گفت در خصوص محمد بن علی  
شلمغانی از دست حسین بن روح توقیعی امام علیه السلام بیرون آمد و نسخه آنرا ماه ذیحجه سال دوازدهم هجری  
بزاد علی بن بلال فرستاد ابن نوح گفته ابو الفتح محمد بن کا غلام علی بن محمد بن فرات را حدیث کرد که ابو  
علی بن زمام بن سهل توقیعی را که در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازده هجری بیرون آمده بود با خبر دادند بن  
حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صیمیری گفت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نسخه آن توقیعی را از نزد ابن المعتز  
باسد عباسی در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجری بزاد ابو علی بن زمام فرستاد ابو علی از ابی جعفر  
و گفت که ابو القاسم سبب آنکه بدست دشمنان گرفتار و در محبس ایشان مقید و مجوس بود در باب ترک نمود  
اطهار توقیعی بخدمت قائم علیه السلام عرض کرد پس ما مور کردید که انرا اظهار کند و خوف نماید و از آسب  
و شرایشان مطمئن گردد و پس از زمانی اندک شیخ حسین بن روح خلاص شده از محبس بیرون آمد و نسخه  
توقیعی مبارک چنانکه محدث مجلسی در مجلد سیزدهم کتاب بحار الانوار و شیخ طریحی در کتاب اجتماع و دیگران  
از محدثین در کتب خود ضبط نموده اند بدین شرح است **اعرف اظالم الله بفاک و عرفک بالخبر کله**  
**و ختم به عملک من ثوب بدینه و نکل الی نینه من اخواننا ادام الله تعالی سعادتنا بان محمد**  
**علی المعروف بالشغابی عجل الله له الفیض و الامهلر قدر اند عن الاسلام و فارقه و الحد**  
**فی دین الله و ادعی ما کفر معه باء الفجل و تعالی و افتری کذبا و زورا و قال بهنا نا و اثما**  
**عظیما کذب لغادلون بالله و ضلوا و ضللا لا یعبدا و خسرنا خسرنا میبنا و انابرنا**  
**الی الله تعالی و الی رسوله و الی صلوات الله و رحمته علیهم منه و لعنا ه علیه لعائن**



# انہجۃ العزائم

۷۸۴

اللہ سرے فی الظاہر منا والباطن فی السر و الجہر و فی کل وقت و علی کل حال  
و علی من تابعہ و تابعہ و بلغہ هذا القول منا فاقام تولیہ بعدہ و اعلیہم  
نولکم اللہ اتا فی النون و المحاذرة منه علی مثل ما کتنا علیہ مرتفعا  
من نظر آتہ من الشریعی و النہی و الہلالی و البلالی  
و غیرہم و عادی اللہ جل ثناؤہ و مع ذلک قبلہ و بعدہ عندنا جملنا  
و بہ ثقتنا ہاہ لتبعین و ہو حکیمانہ کل امورنا و نعم الوکیل

حاصل مخص فقرات بلاغت آیات آنت کہ روی خطاب شیخ ابوالقاسم حسین بن روح منوودہ میفرماید  
خداوند عالم عمر ترا طولانی کند و خیر را بتو شباسازد و عملت را با خیر و نیکی ختم نماید بران از اخوان ماکہ ترا بیدار  
ایشان و ثوق و اعتماد است خداوند سعادت ایشان پانندہ بدار و مشکوف دار کہ محمد بن علی معروف شلمغانی  
خدای در جزایش تجمل فرماید و اورا اہمیت مذہبمان از اسلام برگشته و از آن مفارقت نموده و در دین خدای  
الحاد و مساکون داشته و دعوی خیری نموده کہ موجب کفر بجدایتعالی گردید و برخدا دروغ و بہتان گفت و کتب  
بزرگ را مکتب کردید کسانی کہ از حق روی برتافتند بخدای دروغ و اقرار بستند و گمراہ شدند و یا نگار کردید  
و ما از او بسوی خدایتعالی و رسول و آل او صلوات اللہ علیہم تسبیح نمودیم و براو لعنت کردیم و نعمتہای خدا  
بر سبیل تو اتر در ظاہر و باطن آشکارا و ہمان در ہر وقت و در ہر حال براو و بر کسانی باد کہ براو تاسی کنند و بر  
باد کہ پس از استماع این توقع درہ افات و دوستی او باقی بماند ایشانرا اعلام دار خدای شمارا دوست دارد  
کہ ما از دوستی او حذر میکنیم و خود را از آن نگاه میداریم چنانکہ بیشتر از این از دوستی امثال او چون ابو محمد  
شرعی و محمد بن یضیر میری و احمد بن ہلال ابو طاہر محمد بن ہلال و غیر ایشان حذر میکردیم حادث خدای مش  
از او و بعد از او نزد ما نیکو و پسندیدہ است و ثوق و اعتماد با او ست اعانت و امداد از او میطلبیم و او کا فیت  
در تمامت امور ما و نیکو و کیلی است مجلسی پس از ذکر تو وقع مبارک گوید ہرون بن موسی گفت کہ ابو علی این  
توقع را برداشت و از مشایخ شیعہ کسی را نگذاشت مگر ائمہ این توقع را برداشت براو بخواند انکاء از نسخہ  
توقع نہما برداشتہ بہ بلاد تو مشت تا ائمہ انواقہ ما بین کردہ شیعہ کہ در ہر جا اقامت داشتند انکاء و اشتہا  
یاقت و تمامت شیعہ بر لعن و تبری نمودن از او اتفاق نمودند و او در سال سیصد و بیست و سہ مقتول گردید  
ولی مورخین از اہل سنت چنانکہ عبارت ایشان مذکور خواہد شد قبل ابن ابی العزائم در سیصد و بیست و دو  
صنبت نموده اند و اللہ العالم و اما کیفیت اخذ ابن ابی العزائم و کشتہ شدن وی بدین شرح است ابن ابی العزائم  
در کتاب کامل در حوالہ ۳۸ سال سیصد و بیست و دو ہجری گوید در این سال ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی کہ  
با بن ابی العزائم مروست مقتول گردید و شلمغان کہ بدانجا منسوب قریب است بنواحی واسط و سبب  
قتل وی این بود کہ در شیخ مذہبی کہ بتسنی بر غلو در تشیع و تمانیح و حلول الہیہ بود احوادث کرد ابو القاسم حسین  
ابن روح کہ آہامیاد را باب نامند از افعال وی مذہبش را دانستہ از آفاش و فتنہ ساخت ابو جعفر شلمغانی  
با محمد بن ابوالحسن ابن فرات در زمان وزارت ابن الفرقات از باطایافتہ نزد او اقامت داشت در روز

# ابراہیم بن العزاز

۷۵۵

خاقانی اور اطلب کردند مخفی شد و بجانب موصل فرار کرد در آنجا سالیانی چند نزد ناصر الدوله حسن بن عبدالعزیز  
ابن حمدان در حیات پدرش عبدالعزیز روزگار بسر برد و آنجا پند و آموخت و در آنجا مخفی گردید و در بغداد از او  
چنین ظاهر گشت که در حق خویش و عوی بوبیت کند و برخی گویند حسین بن قاسم بن عبدالعزیز بن  
سلیمان بن وهب که وقتی وزیر المقتدر بن ابوداؤد جویند و ابوعلی سپهسالار سلیمان بن قاسم بن  
ابن ابی عون و ابن شیب زیات و احمد بن محمد عبدوسی نیز شلمغانی را متابعت کرده بوبیت و  
معتقد شدند و این عقیدت از ایشان بمنصب طوریست در خلافت مقتدر و وزارت ابن مقله در شخص  
ایشان برآمده آنها را یافتند تا آنکه در شوال از سال سیصد و بیست و دو شلمغانی ظاهر گشت وزیر ابن  
مقله اورا گرفته جس نمودند و ایشان را محض کرده در آنجا رقیع و کتبی چند یافته که اتباع و اصحابش بوی  
نوشته بودند و در آن رقعهها اورا اینجای طباتی که بشه را بدینا خطاب کردند آن روایت خطاب نموده  
و از آنجمله خط حسین بن قاسم بود خطوط را ظاهر ساختند مردمان آن خطوط شناختند خطوط را  
بر شلمغانی عرضه داشتند اعتراف نمودند بر خط ایشان ولی مذمب خود را انکار کرده اظهار مذمبت  
اسلام نمود و از آنکه در حق وی میگفتند تبری کرد این ابی عون و ابن عبدوس را نیز با او ما خود را  
نزد خلیفه حاضر ساختند و ایشان را امر نمودند که باین شلمغانی قضا کنند از آن امتناع نمودند چون  
اکراه و اجبار کردند ابن عبدوس دست بلند کرده بر قفای ابن شلمغانی فرود آورد اما ابن ابی  
عون دست بجانب لجه و راس ابن شلمغانی کشیده دستش بر نفس کردید پس سروریش ابن شلمغانی  
تقبیل نمود و اورا مخاطب ساخته گفت الی و بی و در از قی راضی خلیفه ابن شلمغانی گفت که ترا  
کمان آن بود که دعوی الهیت کنی پس این خطاب را سب چیت گفت از قول ابن ابی عون بر من چه  
گناه است خدای خود داند که بیچکاره اورا گفتند ام که من اله باشم ابن عبدوس گفت ابن شلمغانی  
دعوی الوهیت کنی بلکه دعوی کند که وی بابت بسوی امام فقط کمان ابن ابی عون پس از آن  
مجلس مراتب عدیده ایشان را در محضه فقها و قضات و کتاب و قواعد حاضر نمودند احسن الامر فقها با  
خون شلمغانی فتوی نوشتند پس در ذیقعده از سال مذکور ابن شلمغانی و ابن ابی عون را مصلوب  
نموده در آتش سوختند انتهی و صاحب تاریخ الفی نیز قتل اورا در سیصد و بیست و دو بجزیه  
صنط کرده و چون کلامش را با عبارات سایر مورخین در کیفیت اقد و قتل ابن ابی العزیز از کتب  
اخلافی بود لهذا عبارتش در این مقام بعینها ثبت افتاد در ذیل حوادث سال مذکور گوید و هم در آن  
در بغداد شخصی سدا شده که اورا ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی گفتندی و این شخص دعوی خدائی میکرد  
و متابعان خود چنین میگفت که من مرده را زنده میکنم و جمعی کثیر از مردم بغداد از مخرجات اورا  
قبول نموده در مقام اطاعت و انقیاد وی درآمدند و از جمله کفائی که متابعت او درآمده بودند  
یکی ابراهیم بن ابی عون که در سلک عطا و مشایخ شهر بغداد انتظام داشت بود و آخر الامر حسین بن  
روح که در آن زمان ریاست شیعه با و متعلق بود پیش شلمغانی رفقه اظهار اعتقاد و اخلاص نمود تا آنکه  
بر تالیف

# انوار العذافر

۷۵۶

بر تمامی احوال او اطلاع و راه یافت و این مقدمه بعضی حلیفه رضی بلسه رسانید و از دار الخلافه حکم شد  
که او را با متابعانش حاضر گردانید و تفشیش نماید و بعد از تحقیق حال آنچه مقتضای شریعت غراباشد  
محل کنند العقبه این مقدمه جماعتی را فرستاد که محمد شلمغایز با آنچه در خانه او باشد از کتب و کاغذها  
بزد داشته به از الخلافه بیاورند و ابراهیم بن ابی عوزان نیز با او حاضر ساختند و بعد از انعقاد مجلس و حضور  
او و اتباعش چون از وی پرسیدند که تو دعوی خدایی میکنی و مسکونی من مرده از زده میکنی او  
مطلقاً منکر شد و گفت اینهمه تمت و افتراست که دشمنان میکنند اما از کتب او رقیه چند پیدا شد که تماماً  
با نوشته بودند در تعریف او و صفی چند مرقوم بود که شرعاً بر بشر اطلاق آن مجوز نبود اتفاقاً در این  
اشا احوال او از این ابی عون که از روسای کبار و فضلاء زمان و صاحب تصانیف بود  
رسیدند گفت این آله من رسید من و رزاق منت در همین مجلس این ابی عون وی شلمغایز  
آورده گفت ای آله من رسید من و رزاق من پس این عبدوس نام شخصی از مجلس برخاست و سینه  
محکم بر سر شلمغایز زد و گفت ای کافر ملعون این چه خطاب است که ترا بان مخاطب میا زنده شلمغایز  
گفت حق سبحانه در کلام محمد میفرماید که ولا تزوروا زراعی یعنی خدا تعالی گناه دیگر را از دیگر  
مواخذ منت العقبه بعد از گفتگوی بسیار فقها و قضاة بخون هر دو قوی دادند و هر دو را عذر کرد  
زودن سوختند انتی و مصنفاتی که ابن ابی الغزاق در زمان استقامت تالیف کرده بدین شرح است  
کتاب التکلیف رساله ابن همام کتاب العصر کتاب الزهراء بالجمع العقیده کتاب الباطنه  
کتاب الاوصیاء کتاب المعارف کتاب الاصلاح کتاب فضل النطق علی الصمت کتاب  
مخاض القمرین کتاب الانوار کتاب التسلیم کتاب البدایین والتوحید کتاب البدایین  
والمشبه کتاب نظم القرآن کتاب الامامة البکیه کتاب الامامة الصغیر مجلسی از ابوالحسن  
ابن تمام روایت کرده که گفته عبدالدین کوفی که خدمتکار شیخ حسین بن روح بود مراد حدیث کرده  
گفت پس از آنکه ابن ابی الغزاق مطرود و مذموم گشت و از جانب امام علیه السلام بر لعن وی توقع بود  
آمد از حسین بن روح پرسش کردند و گفتند چگونه کتابهای او عمل فایم و حال آنکه خانهای از آنها  
پراست گفت اقول فیها ما قاله ابو محمد المحسن بن علی صلوات الله علیها  
و قد سئل عن کتب بنی فضال فقالوا کیف نعمل بکتابه و بیوشنا منها ملاءم  
صلوات الله علیه حذوا بما روو و ذروا ما رو یعنی در خصوص کتب ابن الغزاق نیکوم خبری را که  
امام حسن عسکری علیه السلام در حق کتابهای بنی فضال فرمود و اینچنان بود که با حضرت گفتند که کتابها  
بنی فضال چگونه عمل فایم و حال آنکه خانهای از آنها مملو است فرمود در کتب آنچه را که از دیگران  
روایت کرده اذ اخذ کرده بدان عمل کنید و آنچه را که از روی اجتهاد و رای خود نوشته اند  
و اگر در آنها عمل نکنید آنچه دست بدارید و دست بدارید چه دست بدارید چه دست بدارید  
در مطبوعه دولتی براقبت استاد داور عالیجاه میرزا حبیب الله حیدر اعظمی صغیر محمد طاهر الدجینی فیشریع الاول ۱۳۱۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۰۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۰۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۰۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰

## ( اعلان )

کتاب مستطاب تاریخ عالم آرای عباسی از تألیفات مرحوم سپهتدربیک منشی در سه جلد تمام که تا هشتماه دیگر در کتاب  
 صحت و استیاز از خط و کاغذ عجیب و غیره تمام شود در دار الحکله طهران در حجره نجیب آقا میرزا محمود با خبر کتاب  
 بفروش میرسد